

فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال یکم، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۱، پیاپی ۱
صفحات ۶۸-۵۵

توزیع نامتقارن رانت نفتی و توسعه روستایی

فرشاد مؤمنی*، عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۵/۲۱

دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۳/۱۷

چکیده

هدف این پژوهش مشخص کردن رابطه سیاست‌گذاری نادرست با عملکرد اقتصادی بر محور تبیین رابطه رانت نفتی و توسعه روستایی است. روش تحقیق توصیفی - تحلیلی است و تحلیل‌ها بر اساس ترکیبی از الگوی نظری نهادگرایی با تکیه بر مفهوم وابستگی به مسیر طی شده و اقتصاد سیاسی رانتی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که کانون اصلی مشکل شکست در سیاست‌گذاری است و این مسئله در دوران‌های تاریخی با نفت و بدون نفت به صورت یکسان اثرات خود را منعکس ساخته است. مقاله با ارائه پیشنهادهایی برای برون‌رفت از پدیده شکست سیاست‌گذاری خاتمه می‌یابد.
کلمات کلیدی: رانت نفتی، توسعه روستایی، وابستگی، شکست سیاست‌گذاری

(۱) بیان مسئله

کشورهای در حال توسعه از سال‌های میانی قرن بیستم تاکنون، فراز و نشیب‌های بسیاری را در عرصه‌های سیاست‌گذاری توسعه تجربه کرده‌اند، اما جز موارد استثنایی گرایش غالب در میان این تجربیات نگرشی حاشیه‌ای به توسعه روستایی و بخش کشاورزی بوده است. در سال‌های آغازین نیمه قرن بیستم مهم‌ترین توجیه برای این کم‌اهمیت‌پنداری، سلطه‌ی اندیشه رشدمحور در میان اقتصاددانان قلمداد شده است (Naqavei, 1991: 976).

در چارچوب آموزه رشدمحوری دستیابی به رشد اقتصادی هرچه بالاتر به مثابه یک هدف فی‌نفسه در نظر گرفته می‌شد و از آنجا که ساخت مسلط تولیدی در کشورهای در حال توسعه با محوریت بخش کشاورزی و جامعه روستایی، ساخت معیشتی بود و در چنین ساختی ظرفیت‌های خلق ارزش افزوده جدید و کمک به رشد اقتصادی سریع به هیچ‌وجه قابل مقایسه با توانایی‌های بخش صنعت نبود، مهم‌ترین توجیه برای نادیده‌انگاری و حاشیه‌ای تلقی نمودن توسعه روستایی قابلیت‌های اندک و محدود این بخش در زمینه کمک به تحقق هدف رشد اقتصادی سریع در نظر گرفته می‌شد.

در این میان نحوه برخورد با این بخش در کشورهای نفتی نکاتی را آشکار می‌سازد که با قاطعیت می‌توان گفت مسئله بسیار فراتر از حاشیه‌ای انگاشتن توسعه روستایی در کادری است که اکثر کشورهای در حال توسعه به نمایش گذاشته‌اند. برای مثال؛ در حالی که در حدود سال‌های آغازین دهه ۱۹۴۰ میلادی هنوز چیزی حدود ۹۰ درصد نیروی کار کشورمان در بخش کشاورزی فعالیت می‌کردند، از کل سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در کشور چیزی حدود ۵۸/۵ درصد آن فقط در تهران صورت پذیرفته است (کدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹).

این مسئله می‌تواند به مثابه نمادی از خصلت شدیداً نابرابرساز اقتصاد رانتی در همه‌ی عرصه‌های حیات جمعی در نظر گرفته شود و از آنجایی که این نابرابری در چارچوب یک ساخت سلسله‌مراتبی با همه افراد، گروه‌های اجتماعی، بخش‌های اقتصادی و مناطق برحسب قدرت چانه‌زنی آنها در زمینه کسب رانت برخورد می‌کند، طبیعی است که سایر شهرها از قدرت چانه‌زنی کمتری در برابر تهران برخوردار باشند و مناطق روستایی کمترین قدرت در میان همه‌ی مناطق را به نمایش می‌گذارند. در ادبیات موضوع قدرت چانه‌زنی اندک کشاورزان و روستائینان بیش از هر چیز تابعی از دور بودن ایشان از مراکز قدرت و ثروت، پراکندگی بیش

از حد و فقدان انسجام و ارتباط قابل قبول در میان روستائیان و نداشتن نمایندگان صاحب نفوذ در کانون‌های توزیع رانت دانسته شده است (Duero, 2009: 37 و Yates, 1996: 70).
از آنجا که نابرابری‌های فضایی-منطقه‌ای امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تشدید ناپایداری توسعه ملی، کند کردن آهنگ تشکیل سرمایه انسانی و ناکامی در جذب سرمایه‌های خارجی به حساب می‌آید و می‌تواند کانون اصلی بازتولید توسعه نیافتگی در نظر گرفته شود (Thor be che, 2006: 254)، واکاوی عناصر و مؤلفه‌های اصلی این مسئله می‌تواند به عنوان یکی از مهمترین اولویت‌های پژوهشی در کشورهای در حال توسعه به حساب آید.
در برخی دیگر از مطالعات علاوه بر مؤلفه‌های ذکر شده میان روندهای تشدید فقر و نابرابری و تشدید ناپایداری توسعه ملی به واسطه تشدید بی‌ثباتی اقتصاد کلان، افزایش نرخ باروری، کاهش چشمگیر انگیزه‌های کار و تلاش، افزایش معنی‌دار هزینه‌های نظارت بر نیروی کار، افزایش چشمگیر دسترسی اغنیاء به کالاهای تجملی در کنار کاهش معنی‌دار دسترسی فقرا به کالاهای ضروری، کاهش نرخ تشکیل سرمایه انسانی به واسطه افزایش میزان انصراف از تحصیل، تشدید تخریب محیط زیست و بالاخره کند شدن آهنگ رشد تولید نیز مورد توجه قرار گرفته است (Cornia, 1999: 16-17). بنابراین، به اعتبار مجموعه ملاحظات فوق بسیار ضروری است که نحوه تعامل میان رانت نفتی، تشدید نابرابری‌ها و توسعه روستایی، با جدیت مورد بررسی قرار بگیرد.

۲) مبانی نظری

طی چند ساله‌ی اخیر پیشرفت‌های چشمگیری در عرصه نظری مربوط به رابطه میان منابع طبیعی و عملکرد اقتصادی و طرز عمل درآمدهای ناشی از منبع رانت به مثابه موهبت یا نفرین اتفاق افتاده است. اما قبل از آنکه به این مسأله بپردازیم شاید بهتر باشد که اندکی گام خود را رو به عقب برداریم و ببینیم آیا عوامل ذهنی و عینی دیگری نیز هستند که از توجه به ملاحظات فضایی و منطقه‌ای، سیاست‌گذاران و مجریان را باز می‌دارد. بازنگری این جنبه از مسئله به ویژه از این رو حائز اهمیت است که به صورت پیشینی این مسأله محرز است که هیچ امر انسانی و اجتماعی را با ضوابط و معیارهای علمی نمی‌توان تنها براساس یک عامل توضیح داد و بدون تردید مسئله نابرابری‌های فزاینده در کشورهای نفتی توسعه نیافته نیز فقط نمی‌تواند با تکیه بر یک عنصر توضیح داده شود. در عین حال، تفکیک وجوه ذهنی از وجوه عینی مؤثر بر نادیده گرفتن عنصر زمان و مکان و ملاحظات فضایی و منطقه‌ای نیز می‌تواند

دستاوردهای خاص خود را داشته باشد. برای مثال، پل کروگمن اقتصادشناس ممتاز معاصر و برنده جایزه نوبل اقتصاد در کتاب ارزشمند «جغرافیا و تجارت» بر نقش بسیار تعیین کننده روش شناسی اقتصاد متعارف در حساسیت زدایی نسبت به ملاحظات جغرافیایی-فضایی تأکید می کند. وی می نویسد: رویکرد نئوکلاسیک به امور اقتصادی فاقد ابعاد زمانی و مکانی است چرا که بر مبنای این فرض بنا شده است که فعالیت های اقتصادی در یک عالم انتزاعی و جدا از تاریخ و جغرافیا صورت می پذیرند.... در اقتصاد مورد نظر، اقتصاددانان نئوکلاسیک صحبتی از زمان و مکان به میان نمی آید و کلماتی مانند اقتصاد آمریکا و اقتصاد بریتانیا که نشان دهنده مکان جغرافیایی فعالیت های اقتصادی است و برای افراد غیرمتخصص در حوزه اقتصاد به وضوح قابل درک می باشد، در نظریه رسمی اقتصاد جایگاهی ندارند. اقتصاددانان نئوکلاسیک اقتصاد ملی را چیزی فراتر از یک نقطه فاقد بعد در فضا نمی دانند و از اقتصاد بین المللی نیز صرفاً با عنوان مجموعه ای از نقاط مرتبط به هم یاد می کنند (Krugman, 1991: 2).

این ذهنیت یعنی به رسمیت نشناختن مرزهای جغرافیایی و تاریخی بدیهی است که در شرایط جهانی شدن اقتصاد لاقط بر اساس برخی برداشتها از این پدیده تشدید شود و البته برای توجیه آن نیز از طیف متنوعی از استدلال ها بهره گرفته می شود. برای مثال، ریچارد اوبراین، ادغام بازارهای مالی جهانی و جریان یافتن حجم عظیم دارایی های مالی به دنبال آن که به تمام معنا بر فراز مرزهای ملی صورت می پذیرد را عامل ورود به دورانی می داند که به طور مشخص آن را پایان عصر جغرافیا خوانده است و برای استدلال در این زمینه بحران مالی سال ۱۹۹۲ در اروپا را یک نقطه عطف به حساب می آورد که در اثر آن سرمایه گذاران خصوصی ناگهان بخش مهمی از سرمایه های خود را به مارک آلمان تبدیل کردند و به این ترتیب، باعث سقوط بی سابقه ارزش پوند انگلیس و دیگر ارزهای اروپایی شدند. ضمن آنکه به اعتبار این نقطه عطف بود که سازوکار متداول آن روز اروپا با عنوان نرخ تبدیل ارز نظام پولی اروپایی که با هدف ثبات ارزش ارزهای اروپایی ایجاد شده بود، دچار فروپاشی گشت. اوبراین، این پدیده را علامت پیروزی نیروهای اقتصادی بین المللی و جهانی شدن اقتصاد بر پدیده دولت-ملت ارزیابی می کند (Obrein, 1992).

همانگونه که نوع نگاه به جایگاه جغرافیا و تاریخ در عملکرد اقتصادی میان اندیشه ورزان حوزه توسعه به شرحی که آمد متفاوت است، نوع نگاه به مسئله نابرابری نیز بسیار متفاوت است. در ابتدای مقاله اشاره ای به دیدگاه های کرینا و توربک شد که چگونه یک درهم تنیدگی

تمام عیار میان روندهای تشدید نابرابری و تشدید توسعه‌نیافتگی در نظر می‌گیرند. در برابر آنها اقتصادشناس بزرگ قرن بیستم جان کنت گالبرایت از کسانی یاد می‌کند که نابرابری‌ها را نتیجه اجرا شدن قانون طبیعی و حتی فراتر از آن به مثابه یک قانون الهی در نظر می‌گیرند و توضیح می‌دهد که این افراد به واسطه تأثیرپذیری شدید از آموزه داروینیسیم اجتماعی ثروتمندتر شدن ثروتمندان و شکاف فزاینده میان برخورداری‌های مناطق مختلف را تابعی از قانون بقاء اصلح به شمار می‌آورند و هرگونه تردید در حقانیت آن، یا هرگونه تلاش برای دستکاری و تقلیل نابرابری‌های ایجاد شده را امری مذموم و ضدتوسعه‌ای در نظر می‌گیرند. او به طور مشخص در کتاب ارزشمند خود با عنوان «جامعه متمول» از قول راکفلر به عنوان یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران آمریکایی در قرن بیستم نقل می‌کند که در یک جلسه رسمی به صراحت گفته است که پیشرفت کسب و کار فقط این معنا را می‌دهد که قانون بقاء انساب و اصلح عمل کرده است.

این مسئله بر اساس آموزه داروینیسیم اجتماعی کاملاً قابل درک است چرا که در آنجا کل مسأله فقر و نابرابری به ویژگی‌های شخصی افراد تحویل می‌گردد. بنابراین، گالبرایت توضیح می‌دهد که چگونه راکفلر در توجیه ادعای خود استدلال می‌کند که وقتی گلی تازه می‌شکند و عطر و زیبایی آن نظر شما را جلب می‌کند یا شامه شما را نوازش می‌دهد و با علاقه به طرف آن می‌روید باید بدانید که این گل خوشرنگ و خوشبو به این دلیل وجود پیدا کرده که باغبان غنچه‌های کوچک و بی‌ثمر را از اطراف آن کنده تا غنچه مورد نظر بهتر اجازه نشو و نمو داشته باشد. وی در ادامه از قول راکفلر چنین نقل می‌کند که همان قاعده‌ای که در گلستان مورد نظر برای گل مورد نظر صادق است، برای شرکت تحت تملک او یعنی استاندارد اوایل هم صادق است و بر این اساس توصیه می‌کند که این تمایل سیری‌ناپذیر به تشدید نابرابری‌ها را باید نتیجه اجرا شدن قانون طبیعی یعنی قانون الهی دانست (گالبرایت، ۱۳۴۰: ۶۱).

تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، کاتوزیان مسئله را اساساً غیراقتصادی می‌بیند و منشأ اصلی بازتولید نابرابری‌ها را قدرت خودکامه فرمانروا در نظر می‌گیرد و بر این باور است که این پدیده از ریشه‌های بسیار عمیق تاریخی در ایران برخوردار است. وی می‌نویسد: در ایران حتی در دوران پیش از اسلام اصل فره ایزدی قدرت خودکامه فرمانروا را شکل می‌داد، این قدرت هم مطلق و خودکامه بود (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۴۰۰).

وی در ادامه می‌نویسد: در اروپا حکومت مطلق بود اما خودکامه نبود، به همین علت نمی‌توانست به دلخواه، سرمایه انباشت شده، دارایی و جان مردم را ضبط و مصادره کند. وی در ادامه تصریح می‌کند که به همین خاطر جامعه اروپا جامعه‌ای بلندمدت بود که در آن میراث افراد قابل پیش‌بینی بود. اما از آن سو جامعه ایران، جامعه‌ای کوتاه‌مدت و فاقد میزان معقولی از امنیت بود، چرا که حکومت، پایه در قانون نداشت و می‌توانست قدرت، موقعیت، دارایی و حتی جان افراد را بی‌هیچ اضطرابی بگیرد (همان: ۴۰۳-۴۰۰).

بر اساس مجموعه موارد ذکر شده کاملاً مشخص می‌شود که نسبت دادن همه ماجرا به نفت و رانت نفتی، فاقد اعتبار علمی است و طیف بسیار متنوعی از عوامل با ریشه‌های گاه بسیار عمیق در تاریخ وجود دارند که هر کدام می‌توانند سهمی از تبیین مسئله را بر عهده بگیرند. اما باید با "تری لین کارل" هم‌صدا شد که با تأکید بر پدیده وابستگی به مسیر طی شده و تمرکز بر نگاه جدید نهادگرایان به مسئله تاریخ، تلاش می‌کند تا صورت‌بندی دقیق‌تری از الگوی تعامل میان رانت نفتی و افزایش نابرابری و از جمله نابرابری‌های فضایی ارائه دهد. او توضیح می‌دهد که در نگاه جدید به تاریخ تنها نباید از معرفت تاریخی به مثابه کانون عبرت‌آموزی استفاده نمود بلکه اگر قرار باشد که مسئله توسعه جدی گرفته شود، کارکرد اصلی معرفت تاریخی آن است که قیده‌های تاریخی موجود بر سر راه انتخاب‌های مورد نظر در هر دوره‌ای شناسایی شود. وی با تأکید بر مفهوم وابستگی به مسیر طی شده، تصریح می‌کند که تصمیماتی که در گذشته اتخاذ شده آثار خود را تا زمان حال استمرار بخشیده و محدودده‌ی گزینه‌های انتخابی آینده را مشخص می‌سازد (کارل، ۱۳۹۰: ۳۵).

وی در ادامه توضیح می‌دهد که چگونه اقتصاد نفتی بر روی این بستر تاریخی قرار گرفته و در چارچوب شرایط و اقتضائات ناشی از رانت نفتی، همان مناسبات را این بار با تکیه بر درآمدهای حاصل از نفت بازتولید می‌کند و به این ترتیب مشخص می‌سازد که پدیده درآمدهای با منشأ نفت چه از منظر خودکامگی و چه از نظر نابرابری‌های فزاینده چیز جدیدی برای کشورهای در حال توسعه نفتی به همراه نیاورده بلکه بنا به تعریف صریح وی دولت‌های نفتی روی همان چیزی بنا می‌شوند که از قبل وجود داشته است (همان: ۱۲۳).

۳) بحث

هنگامی که به وضعیت کشورهای دارای نفت نگاه می‌اندازیم، طیف متنوعی از عملکرد اقتصادی را شاهد هستیم، یک سر این طیف را کشورهایی مانند کانادا، آمریکا و نروژ تشکیل

می‌دهند و سر دیگر طیف شامل کشورهایی از قبیل ایران، ونزوئلا و نیجریه می‌شود. سؤال این است که چرا این تفاوت میان عملکرد این دو گروه کشور در حوزه اقتصاد مشاهده می‌شود. بخش بزرگی از نظریه پردازان توسعه و کارشناسان ممتاز مطالعات دولت رانتی، مسئله محوری توضیح دهنده در این زمینه را تقدم و تأخر میان توسعه نهادی و کشف نفت می‌دانند و بر این باور هستند که ویژگی مشترک همه کشورهایی که توانسته‌اند از رانت نفت در راستای بهبود عملکرد اقتصادی و به مثابه یک موهبت بهره ببرند در زمره کشورهایی قرار دارند که ابتدا در آن‌ها توسعه نهادی رخ نموده و نوعی حاکمیت قانون و سطوحی از مردم‌سالاری حقیقی و پاسخگویی دولت اتفاق افتاده و در چنین شرایطی ذخایر نفت نیز پیدا شده‌اند و در پرتو آن ساختار نهادی، درآمدهای در خدمت تسریع و تسهیل آهنگ توسعه قرار گرفته‌اند (همان: ۳۳۰).

اما کشورهایی که فاقد چنین امکاناتی بوده‌اند با شرایط و مسائل کاملاً متفاوتی دست به گریبان شده‌اند و به طور مشخص در این کشورها درآمد نفتی به جای آنکه نقش موهبت را برعهده گیرند، در جهت عکس آن عمل کرده است. با ریشه‌یابی وجه لغوی مفهوم رانت ملاحظه می‌گردد که حتی تا سال‌های ابتدایی قرن بیستم، مفهوم رانت اساساً هیچ نسبتی با منابع طبیعی نداشته و دولت‌های رانتی به کشورهایی اطلاق می‌شده که عمدتاً اروپایی بوده‌اند و وام‌هایی را در اختیار دولت‌های غیراروپایی قرار می‌دادند (Bebavi, 1987: 12).

اما در مورد کشورهایی که قبل از توسعه نهادی به نفت دست پیدا می‌کنند مسئله به کلی متفاوت می‌شود، در اینجا دیگر دولت رانتی به سبک اروپایی‌ها دولتی نیست که به دیگران وام می‌دهد بلکه دولتی است که با دو مشخصه سرنوشت‌ساز نسبت به سایر دولت‌ها شناسایی می‌شود. این دو مشخصه که عمدتاً برای کشورهای نفتی در حال توسعه کاربرد دارد برای اولین بار در اثر پیشگام حسین مهدوی مطرح شد. وی دولت‌های رانتی را با دو مشخصه افق دید کوتاه‌مدت و الگوی مسلط تصمیمات شتاب‌زده و ناسنجیده در سیاست‌گذاری از سایر دولت‌ها تفکیک می‌کند (Mahdavi, 1990: 46).

در چنین وضعیتی گفته می‌شود که الگوی تعامل میان حوزه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع در چارچوب سه اثر مشخص که با سازوکارهای خاص خود توسعه‌نیافتگی همراه با همه انواع نابرابری را بازتولید می‌کنند، قابل شناسایی است. این سه اثر به ترتیب عبارتند از: اثر رانتی، اثر کنترل و بالاخره اثر نوسازی ظاهری.

در توضیح این سه اثر گفته می‌شود که دولت‌های رانتی از این نوع معمولاً به سطح اندکی از مالیات‌ها متکی می‌شوند و مالیات‌ها منبع اصلی درآمد دولت نیستند، چرا که به واسطه اتکاء به درآمدهای با منشأ رانتی چندان ضرورتی به جمع‌آوری مالیات احساس نمی‌شود. همانطور که دولت به واسطه خصلت طبقه اجتماعی‌ساز شدن ضرورتی به پاسخگویی نیز احساس نمی‌کنند. از طرف دیگر، ناتوانی برای بسیج مالیات‌ها معمولاً به بحران صلاحیت و بحران مشروعیت برای این دولت‌ها منجر می‌شود، چرا که اثر رانتی موجب آمیزه‌ای از ناکارایی و گسترش فساد می‌گردد (Isham & et al., 2005: 13).

در مورد اثر کنترل نیز اینگونه توضیح داده می‌شود که در اقتصادهای رانتی سیاست‌مداران برای دستیابی به رانت منابع اقدام به تخریب نهادهای مدنی مستقل و جایگزین ساختن آنها با نهادهای مدنی دست‌آموز می‌کند. نیروی محرکه اصلی این اقدام توجه ویژه به هزینه‌های نظامی است، چرا که به واسطه اثر رانتی هنگامی که کشور با آمیزه‌ای از فساد و ناکارایی دست به گریبان می‌شود و فقر و نابرابری افزایش می‌یابد، پتانسیل‌های بیشتری برای رویارویی و منازعه شکل می‌گیرد. این یک اصطلاح جاافتاده برای توصیف شرایط اجتماعی-سیاسی اقتصادهای رانتی تحت این شرایط است: وقتی مردم در فقر و بیکاری گسترده به سر می‌برند گروه‌های معترض راحت‌تر یادگیری می‌کنند (Ross, 2003: 7).

برآیند اثرات رانتی و کنترل در قالب اثر نوسازی ظاهری ظاهر می‌شود. در واقع آنچه که در سایه آن دو اثر کاشته می‌شود، در قالب این اثر سوم تجلی عینی پیدا می‌کند. وجود کلان شهرهایی که جلوه‌های بسیار مدرن از یک زندگی پرفراه را به تصویر می‌کشد، در برابر حاشیه‌های شهری مملو از مهاجران روستایی و نیز تعداد بسیار قابل توجه روستاهای به کلی رها شده و خالی از سکنه، یک نمونه از جلوه‌های عینی این پدیده است و در نتیجه از منظر عملکرد اقتصادی ترکیب این اثرات آمیزه‌ای از رشد اقتصادی اندک فقر گسترده، ناکارایی محسوس و نابرابری فزاینده را به نمایش می‌گذارد. مایکل راس برای نشان دادن شدت گستردگی این پدیده در کشورهای در حال توسعه رانتی به آمارهای بانک جهانی در دهه ۱۹۹۰ استناد کرده و نشان می‌دهد که در کشورهای با اتکاء متوسط به بخش معدنی (جایی که این بخش سهمی بین ۶ تا ۱۵ درصد از کل صادرات را برعهده دارد) تولید ناخالص داخلی سرانه در دهه ۱۹۹۰ به طور متوسط سالانه ۰/۷ درصد کاهش یافته است. در حالی که رقم مزبور برای کشورهای با بخش معدنی بزرگ (کشورهایی که بین ۱۵ تا ۵۰ درصد درآمدهای

صادراتی از بخش معدنی تأمین می‌گردد) میانگین کاهش سالانه تولید ناخالص سرانه معادل ۱/۱ درصد را نشان می‌دهد (Ross, 2003: 5).

۴) نتیجه‌گیری

نکته بسیار مهمی که در اکثریت قریب به اتفاق مطالعات مربوط به این حوزه مشاهده می‌شود آن است که آسیب‌پذیری نسبی جامعه روستایی و بخش کشاورزی درچنین ساختاری به مراتب بیشتر است. به همین خاطر است که گرچه در همه کشورهای در حال توسعه بارزترین جلوه‌های فقر و نابرابری و عقب‌افتادگی در مناطق روستایی قابل مشاهده است. اما این مسئله به ویژه در کشورهای در حال توسعه نفتی به شکل کاملاً آشکارتری قابل مشاهده است و باید خاطر نشان کرد که بازنده اصلی این اشتباه فاحش در سیاست‌گذاری نیز نه روستائیان که خود کلیت توسعه ملی است. دو مطالعه مستقل نگارنده در ایران نشان داده است که چگونه پدیده حاشیه‌ای کردن جامعه روستایی و بخش کشاورزی توسعه ملی را با چالش‌های فرساینده، مخرب و پرهزینه روبرو می‌سازد (مؤمنی، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۳).

یک مؤلفه مهم در پژوهش‌های مورد اشاره آن است که نشان داده شده است مدیریت توسعه ملی در کشورمان همچنان به این مسئله توجه ننموده که مؤلفه اصلی رویکرد برنامه‌ریزان توسعه کشور در طی بالغ بر ۶۰ ساله گذشته آن بوده است که نگاه به جامعه روستایی و بخش کشاورزی عمدتاً خصلت ترحم‌آمیز، رانت زده و صدقه‌ای داشته و کمتر به مسئله بالندگی تولید در بخش کشاورزی و جامعه روستایی توجه نموده، ضمن آنکه در همین طرز نگاه نیز به این مسئله خطیر توجه نشده که بی‌اعتنایی به جامعه روستایی و بخش کشاورزی، یا توجه اندک و رانتی به آن صرفاً مسئله یک مجموعه مناطق خاص و یک افراد خاص نیست بلکه هر نوع برخورد سهل‌انگارانه با جامعه روستایی و بخش کشاورزی آثار بسیار مخربی بر کلیت سرنوشت توسعه ملی خواهد داشت و موانع توسعه ملی را گسترش و عمق خواهد بخشید. آنچه این دریغ و تأسف را جدی‌تر می‌کند آن است که از یک سو توجه به توسعه روستایی و بخش کشاورزی از موضع توسعه‌ای و نه صدقه‌ای دقیقاً ۵۰ سال است که در ادبیات موضوع مورد توجه قرار گرفته و از سوی دیگر، اکثریت قریب به اتفاق مطالعاتی که در ایران صورت پذیرفته نشان می‌دهد که ظرفیت‌های توسعه بخش کشاورزی در کشورمان با هر مقیاس و مبنایی که در نظر گرفته شود از سایر بخش‌ها کمتر نیست به شرط آنکه این مقیاس‌ها و مبنایها بر محور بالندگی تولید و ارتقاء توان رقابت اقتصاد ملی طراحی گردد. نگارنده

در مطالعه سال ۱۳۷۹ خود با استناد به گزارش‌های رسمی کارشناسی نشان داده‌است که هم نسبت سرمایه به تولید در این بخش کمتر از سایر بخش‌هاست و هم بهره‌وری نسبی این بخش از سایر بخش‌ها افزون‌تر است.

اکنون که نزدیک به ده سال است که مسئله خلق فرصت‌های شغلی متناسب با روند افزایش جمعیت در سنین اشتغال تبدیل به یک مسئله سرنوشت‌ساز و خطیر در کشورمان شده است، می‌توان به یک مطالعه جدیدتر استناد کرد که نشان می‌دهد توان اشتغال‌زایی بخش کشاورزی نیز با یک فاصله معنی‌دار نسبت به همه بخش‌های دیگر بیشتر است.

بانویی و همکاران در سال ۱۳۸۲ گزارشی را انتشار دادند که نشان می‌دهد هر یک میلیارد ریال سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و صنایع وابسته بر اساس ماتریس حسابداری اجتماعی منشأ اشتغال‌زایی بیشتر نسبت به سایر رشته‌های فعالیت‌هاست. برای مثال، توان اشتغال‌زایی بخش کشاورزی و صنایع وابسته ۷۰ درصد بیشتر از معادن، ۸۹/۷ درصد بیشتر از بخش آب، برق و گاز و بالاخره ۱۴۸ درصد بیشتر از سایر صنایع بوده است (بانویی و همکاران: ۱۳۸۲).

همانطور که اشاره شد در سطح نظری نیز در سال ۱۹۶۲ در یک مطالعه مهم نشان داده شده است که برای نیل به توسعه ملی باید رویکرد اعانه‌ای به توسعه روستایی جای خود را به رویکردی همه‌جانبه و توسعه‌گرا بدهد. در این مطالعه تصریح شده که کشاورزی و توسعه روستایی می‌بایست به مثابه یک نظام حیات جمعی نگریسته شود و موضوع برنامه‌ریزی قرار گیرد. بنابراین، تصور اینکه به صرف توسعه شبکه برق‌رسانی و سایر خدمات و حتی عرضه تجهیزات و ادوات مشکل حل می‌شود خطاست. هر رویکردی به برنامه‌ریزی توسعه روستایی و بخش کشاورزی می‌بایست وجوه فرهنگی، اجتماعی، سیاست و اقتصادی را یکجا مورد توجه قرار دهد (Mosher, 1962: 117-119).

همان گونه که ملاحظه می‌گردد کانون اصلی مشکل بلای منابع نیست، بلکه بلای کوتاه‌نگری و شتاب‌زدگی و تصمیم‌گیری‌های غیرکارشناسی است که مسئله توسعه‌نیافتگی و همه‌انواع نابرابری‌ها را به بهترین شکل توضیح می‌دهد. در یکی از مهمترین مطالعات انجام گرفته در این زمینه در اولین سال هزاره جدید، تلاش شده تا سازوکارهای غلبه کوتاه‌نگری به ملاحظات توسعه‌ای در یک کشور در حال توسعه رانتی صورت‌بندی گردد.

این مطالعه نشان می‌دهد که نقطه شروع تبدیل شدن موهبت منابع به بلای منابع، بی‌تدبیری و بی‌تجربگی سیاست‌گذاران است. چرا که به محض شکوفایی درآمدی ناشی از رانت

منابع طبیعی آنها بلافاصله انتظارات مصرفی مردم را بالا می‌برند و اثر طبیعی این اشتباه فاحش آن است که خود دولت بلافاصله تحت فشار قرار می‌گیرد که هرچه سریع‌تر پاسخگوی انتظارات ایجاد شده باشد. تصمیمات سریع و اغلب غیرهماهنگ یا بسیار ضعیف هماهنگ شده در این شرایط، ناگزیر تصمیمات بدی هستند که دولت را معمولاً برای هزینه کرد هرچه سریع‌تر درآمدها تحت فشار قرار می‌دهند و این مسئله به نوبه خود منشأ بروز انواع ناهنجاری‌ها در عملکرد اقتصادی می‌شود. به عبارت دیگر، ریشه همه این نابسامانی‌ها و سوءتخصیص‌ها و سوء عملکردها فرصت اندکی است که سیاست‌گذاران کوتاه‌نگر به اقتصاد برای تطبیق خود با شرایط جدید و در طی یک فرایند منطقی می‌دهند و در نتیجه از یک طرف امکان جلب مشارکت نخبگان صاحب صلاحیت از بین می‌رود و از طرف دیگر، انتخاب‌های درست و تمرکز بر آثار و پیامدهای بلندمدت تصمیمات جای خود را به کوتاه‌نگری و شتاب‌زده تصمیم‌گیری و تخصیص منابع می‌دهد (Auty, 2001). این چنین است که به درستی گفته شده عملکرد ضعیف کشورهای با منابع زیرزمینی فراوان را بیش از هر چیز می‌بایست ناشی از سیاست‌های ضعیف یا به تعبیر دقیق‌تر شکست در سیاست‌گذاری نسبت داد (Lal & Myint, 1996). تا آنجا که به تجربه کشورمان مربوط می‌شود سیاست‌های رایج که بیش از هر چیز جلوه‌های خود را در سیاست‌های شوک درمانی منعکس می‌سازد طی دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۹۰ تجربه شده است. بهترین گواه برای نشان دادن چگونگی تداوم یافتن توسعه نیافتگی و تشدید نابرابری در کشورمان با تأکید بر آسیب‌پذیری بیشتر بخش کشاورزی و جامعه روستایی است. در این زمینه دو مطالعه بسیار قابل تأمل وجود دارد که اولی در سال‌های اولیه دهه ۱۳۸۰ و دومی در سال‌های پایانی این دهه صورت پذیرفته است.

مطالعه اول را بانک جهانی صورت داده، در این مطالعه فرض شده که اگر یک شوک قیمت فقط به یکی از حامل‌های انرژی یعنی بنزین وارد شود، به این ترتیب که بنزین قیمتش از ۶۰ تومان در سال‌های اولیه دهه ۱۳۸۰ به ۱۸۰ تومان برسد، فقط ۳۰/۵۳ درصد تورم بیشتر ناشی از این مسئله گریبان اقتصاد ایران را خواهد گرفت. اما بلافاصله اشاره می‌کند که به دلیل آنکه در همین شرایط هزینه‌های حمل و نقل بار با افزایش ۸۸/۳ درصد و هزینه‌های حمل و نقل مسافر با افزایش ۵۵/۶ درصد روبرو خواهد شد به واسطه نیاز بسیار شدیدتر روستائیان به هر دو نوع حمل و نقل مورد اشاره زیان رفاهی تهیدست‌ترین گروه روستایی ایران دو برابر بیشتر از بهترین پنج گروه درآمدی شهری است (بانک جهانی، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

اذعان به این نکته از زبان بانک جهانی بسیار شنیدنی است که به صراحت می‌پذیرد اجازه عملکرد آزادانه دادن به نیروهای بازار در شرایط نامساعد نهادی و نیز وارد کردن شوک‌های بزرگ به قیمت‌های کلیدی جامعه را نه به سمت عدالت که دقیقا در جهت عکس آن هدایت می‌کند و بنابراین، برخلاف تصورات و ادعاهای رایج مهمترین کارکرد شوک درمانی و اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا، محرومیت و فقر هرچه بیشتر برای ضعیف‌ترین گروه‌های اجتماعی است. مطالعه دوم به کار مشترک کامران باقری لنکرانی و همکاران مربوط می‌شود. ایشان در سال ۱۳۸۹ پژوهشی انتشار داده و در آن مشخص کرده‌اند که در اثر اتخاذ سیاست‌های تورمی، هر ساله حدود یک درصد از جمعیت کشور به دلیل تحولات سریع‌تر هزینه‌های درمانی نسبت به شاخص کل تورم از ناحیه هزینه‌های کمرشکن درمان به زیر خط فقر می‌افتند. اما بلافاصله ادامه می‌دهند که در همین شرایط روستائیان نزدیک به سه برابر بیش از شهرنشینان در اثر هزینه‌های کمرشکن درمانی دچار فقر می‌شوند (باقری لنکرانی و همکاران، ۱۳۸۹: ۳۵). امید آنکه یافته‌های تحقیق واقعیت‌های محرز شده در عرصه سیاست‌گذاری مورد استفاده قرار گرفته و به این ترتیب چشم‌اندازهای روشن‌تری برای توسعه ایران در آینده قابل تصور گردد.

(۵) منابع

- باقری لنگرانی، کامران و دیگران (۱۳۸۹)، **درآمدی بر عدالت در سلامت**، مرکز تحقیقات سیاست‌گذاری سلامت، انتشارات نوید، شیراز.
- بانک جهانی، (۱۳۸۳)، **اقتصاد ایران از دیدگاه بانک جهانی: گذار ایران در تبدیل ثروت نفت به توسعه**، ترجمه: احمد عظیمی بلوریان، انتشارات سازمان بورس.
- بانویی، علی‌اصغر و همکاران، (۱۳۸۲)، **بررسی کمی توان اشتغال‌زایی بخش کشاورزی در قالب ماتریس حسابداری اجتماعی**، ارائه شده در همایش ملی کشاورزی و توسعه ملی، معاونت برنامه‌ریزی وزارت جهاد کشاورزی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۸۵)، **تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران**، ترجمه: علیرضا طیب، نشر نی، چاپ چهارم.
- کارل، تری لین، (۱۳۹۰)، **معمای فراوانی: دولت‌های نفتی و رونق‌های نفتی**، ترجمه: جعفر خیرخواهان، نشر نی، چاپ اول.
- کدی، نیکی، (۱۳۶۹)، **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، چاپ اول.
- گالبرایت، جان کنت، (۱۳۴۰)، **«جامعه متمول»**، ترجمه: سید حسین شجره، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- مؤمنی، فرشاد، (۱۳۷۹)، **پیش‌نیازهای استراتژیک توسعه صنایع روستایی**، مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات ارائه شده در همایش صنایع روستایی، اداره کل طرح‌های صنعتی و بهره‌برداری جهاد سازندگی.
- مؤمنی، فرشاد، (۱۳۸۲)، **تحول الگوهای ذهنی، پیش‌نیاز توسعه روستایی ایران**، مجموعه مقالات کنگره توسعه روستایی، چالش‌ها و چشم‌اندازها، بخش تحقیقات مؤسسه توسعه روستایی ایران.
- Auty, R., (2001), **Why resource endowment can undermine Economic Development concepts & case-studies**, Lincoln college, Oxford University.
- Beblawi, H., (1987), **The Rentier state**, in: Nation-state and Integration of Arab world, Vol 2, Edited by Gia como-luciani.
- Cornia, G., (1999), **Liberalization, Globalization and Income Orstration**, WIDER, Helsinki Finland.
- Duero, A., (2009), **The Iranian Rentier state: rentierism, political stability and Economic**, VDM verlag published.

- Isham and et al., (2005), **The varieties of rentier experience: How Natural resources Endowment affect political economy ECO. Growth**, wold Bank, eco. review.
- Krugman, P. R., (1991), **Geography & Trade**, Cambridge, MIT Press.
- Lal, D. and H. Myint, (1996), **The Political-Economy of Poverty, Equity & Growth**, Oxford, clarendon Press.
- Mahdavi, H., (ED) (1970), **The patterns and problems of economic development in rentier states: The case of Iran**, London, Oxford University Press.
- Mosher, A. T., (1962), **Development of Emerging Countries**, The Brooking Institution.
- Naqavei, S. N. H., (1991), **The significance of Development Economics**, World development, Vol. 29, No. 6.
- Nissanke, M. and E. Thorbecke, (2012), **A Quest for pro-poor Globalization**, in: Bardhan and et al., "Globalization & Egalitarian redistribution", Princeton University, Princeton & oxford.
- Obrein, R., (1992), **Global Financial Integration: The End of Geography**,y. London, Printer Publisher.
- Ross, M., (2003), **Natural resources & Civil war: an overview**, UCLA, Department of Political Scienc, August.
- Yates, D. A., (1996), **The Rentier State in africa**, Africa world Press, tremton, NJ.